

مبانی و اهداف

خدمت‌رسانی

از نگاه رهسپری



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

محمود اصغری

چکیده

در نظام جمهوری اسلامی مهم‌ترین و کارآمدترین خدمت به بندگان خدا تحقق اهداف نظام اسلامی است، که بر پایه‌ی اصول و مبانی این نظام به وجود آمده باشد، که در رأس آن اهداف برقراری عدالت اجتماعی است، زیرا به تعبیر مقام معظم رهبری: «ایجاد دنیای حقیقتاً آباد مردم، به استقرار عدالت بستگی دارد، چرا که اگر رشد اقتصادی و درآمدهای کشور افزایش یابد، اما عدالتی در کار نباشد تنها دنیای عده‌ای خاص آباد می‌شود، در حالی که اسلام به دنبال بهبود وضع زندگی عموم مردم است.» و از آنجا که «اساس نظام اسلامی خدمت به مردم است.» «مهمترین وظیفه‌ی مسئولان حفظ جهت‌گیری دینی نظام اسلامی و جلوگیری از کم رنگ شدن ارزش‌های اسلامی این نظام و همسو شدن آن با جهت‌گیری نظم جهانی مورد نظر تمدن مادی غرب است.» زیرا اگر قرار است نظام اسلامی به اهداف اصلی خود، که همان خدمت به محرومان و استیفای حقوق آنهاست، دست یابد، و سیاست مداران نظام در چنبره‌ی قدرت گرفتار نشوند، و سیاست نظام بر مدار منافع قدرتمندان نگردد، باید «امور کشور و آبادانی براساس اهداف نظام اسلامی اجرا شود، [در این صورت است که] دیگر شاهد پدیده‌هایی مانند اشرافی‌گری و فاصله‌ی طبقاتی نخواهیم بود.»

واژگان کلیدی

خدمت رسانی، عدالت، قدرت، مردم سالاری دینی، هدایت الهی.

مقدمه

انقلاب اسلامی، حامی محرومان و مستضعفان، و به تعبیر بنیان‌گذار آن، امام خمینی علیه السلام، انقلاب پابره‌نه‌هاست. بر این اساس: یک موی سر گودنشین‌ها و کوخ نشین‌ها بر همه‌ی کاخ‌ها و کاخ‌نشین‌ها شرف و برتری دارد.^۱

زیرا که:

جمهوری اسلامی، ره‌آورد آنان و با فداکاری‌های آنان، تحقق پیدا کرد، و بقای آن نیز مرهون خدمات آنان است.^۲

بنابر این:

در کنار مستمندان و پابره‌نه‌ها بودن، و خود را در عرض آنان دانستن و قرار دادن، افتخار بزرگی است که نصیب اولیا شده است.^۳

در واقع انقلاب اسلامی، که رهین طبقه‌ی محروم است، با اصل قرارداد حمایت از منافع محرومان و مظلومان در برابر منافع قدرتمندان و صاحبان ثروت و مکت، مدعی طرح جدیدی در حکومت است، که براساس آن، حکومت‌ها از آلت دست سرمایه‌دارها بودن نجات یافته و از انحراف محفوظ می‌مانند. زیرا که به نظر امام خمینی علیه السلام:

... صاحبان مال و منال در حکومت اسلامی هیچ امتیاز و برتری ای ندارند و ابداً اولویتی به آنان تعلق نخواهد گرفت.^۴

حال با توجه به این اصل مهم و مراقبت از آن است که مقام معظم رهبری، با بیان هشدار جدی، خطر نفوذ افرادی را در نظام اسلامی، که ممکن است به این اصل خدشه وارد کنند، گوشزد می‌نماید:

کسانی هستند که تلاش می‌کنند، و حقیقتاً در صدد این هستند، که طبقه‌ی ممتاز جدیدی در نظام جمهوری اسلامی به وجود بیاورند و به

۱. صحیفه‌ی نور، ج ۲۰، ص ۱۳۰.

۲. صحیفه‌ی امام، ج ۲۲، ص ۴۱۲.

۳. همان، ج ۲۰، ص ۳۴۱.

۴. همان، ص ۳۴۰.

خاطر انتخاب‌ها و انتصاب‌ها و زرنگی‌ها و دست‌پاداری‌ها و مشرف بودن بر مراکز ثروت و از طریق نامشروع، که با زرنگی آن را یاد گرفته‌اند، به اموال عمومی دست بیندازند و یک طبقه‌ی جدید، طبقه‌ی ممتازان و مرفهان بی‌درد درست کنند.

نظام اسلامی، با مرفهان بی‌درد و مخمل، آن‌طور برخورد سختی کرد، حالا از درون شکم نظام اسلامی، یک طبقه‌ی مرفه بی‌درد جدید طلوع بکند؟ مگر این شدنی است؟! به فضل پروردگار، مخلصان انقلاب و اسلام نخواهند گذاشت چنین انحراف‌های بزرگی به وجود بیاید.^۱ بی‌تردید، اگر سرمایه داران تحت عنوان طبقات ممتاز تصمیم گیرندگان و صاحبان نفوذ و سیاست‌گذاران اصلی امور در کشور گردند، جایی برای اجرای طرح جدید اسلام در حکومت باقی نخواهند گذاشت، و عملاً نظام اسلامی در مسیری قرار خواهد گرفت، که حکومت‌های مدعی دموکراسی در آن قرار دارند.

اغلب دموکراسی‌های جدید، سرمایه داری‌اند. این دموکراسی‌ها از طبقات مالک‌جانب‌داری می‌کنند. رأی، کالایی قابل فروش شده است، و برنده‌ی مزایده می‌تواند آن را خریداری کند.

آشکارا عده‌ای ثروتمند، یا بازرگان یا سرمایه داران بزرگ آن را می‌خرند و در نهایت حکومت‌ها را در اختیار می‌گیرند، آنها از مطبوعات و تریبون‌ها بهره‌برداری می‌کنند تا حمایت آنها را برای سیاست‌های مطلوب خود به دست آورند. احزاب سیاسی با پول آنها فعالیت می‌کنند. اغلب سیاست‌مداران ابزار مناسبی در دست ثروتمندان هستند.^۲

حال این نوشتار در تلاش است تا در دو بخش به تحقیق در اطراف مسأله‌ی مورد نظر پردازد، در بخش اول به مبانی مردم‌سالاری دینی و اهداف آن از منظر رهبری خواهد پرداخت و در بخش دوم به آسیب‌هایی که دموکراسی در نظام لیبرال دچار آن

۱. ماهنامه‌ی صبح، ش ۷۲، مرداد ۱۳۷۶، ص ۳.

۲. عبدالرحمن عالم، بنیادهای علم سیاست، نشر نی، اول ۱۳۷۶، صص ۳۰۴-۳۰۵.

گردیده می‌پردازد، تا هشداری باشد برای آنهایی که به بیان رهبری ناگهان طرفدار لیبرال دموکراسی غرب شدند و در نقطه‌ی مقابل مردم سالاری دینی قرار گرفتند.^۱

بخش اول مبانی مردم سالاری دینی خدامحوری

این بخش را با سخنی از رهبر معظم انقلاب آغاز می‌کنیم:

امروز بعضی‌ها می‌گویند ایران باید به سمت دموکراسی برود، در حالی که ملت ایران برخلاف بسیاری کشورهای مدعی دموکراسی و لیبرالیسم، مردم سالاری، یعنی «معیار بودن رأی مردم در شیوه‌ی سیاسی حکومت و اداره‌ی کشور»، را با مبانی عمیق دینی خود درآمیخته و بهترین نوع مردم سالاری را به وجود آورده است.^۲

بی‌تردید اعتقاد واقعی به خدا، به عنوان اصلی‌ترین و اساسی‌ترین پایه و بنیان تفکر دینی است. در بینش توحیدی اصالت خداوند و اصل جانشینی انسان، دو اصل بنیادی است که شالوده‌ی نظام اسلامی و مبنای تشکیل نظام اجتماعی او را می‌سازد. براساس این دو اصل میان انسان، در مقام جانشینی، و خداوند، به عنوان برگزیننده‌ی جانشین، رابطه‌ای به نام «دین» وجود دارد که راه و رسم جانشینی را آشکار می‌سازد. در این دیدگاه اصل خدامحوری، که شرایع آسمانی بر آن تأکید دارند، حکومت و ولایت بر انسان‌ها را از آن خدا دانسته، و برای غیر خدا هیچ حق ولایت و تصرفی در شؤون زندگی انسان‌ها قائل نیست. در این بینش منشأ قدرت و مشروعیت نظام سیاسی - اجتماعی بر پایه‌ی وحی الهی استوار است و براساس معیارهای الهی تقوا و عدالت به افراد سپرده می‌شود.

در منطق بسیار مستحکم و عمیق مردم سالاری دینی هیچ ولایت و حاکمیتی مطلوب نیست مگر پروردگار تفویض کرده باشد و خداوند نیز

۱. کیهان، ۱۳ آبان ۱۳۸۰.

۲. جمهوری اسلامی، ۲۳ مهر ۱۳۸۲.

این حاکمیت را در رده‌های مختلف حاکمیت اسلامی تنها به کسانی تفویض می‌کند که عدالت و تقوا داشته باشند و مردم هم آنان را بخواهند.^۱

در این دیدگاه شناخت خداوند و بندگی او و حرکت به سوی او کمال انسانی دانسته شده و کارها براساس و معیار رضایت حق سنجیده می‌شود.
لذا:

در این جهان بینی، امید به پیروزی و مأیوس نشدن از تلاش و مبارزه در راه خدا، به عنوان یک وظیفه‌ی مهم، همواره باید مد نظر باشد.^۲

خلاصه این که در بینش توحیدی:

قوانین الهی و معیارهای خدایی اساس اداره‌ی جامعه و مبنای رفتار و مناسبات فردی و اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی است.^۳

زیرا بی‌تردید:

اگر ایمان به خدا و عمل برای خدا در فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و سایر شؤون زندگی بشر وارد شود، پیچیده‌ترین مشکلات امروزی جهان به آسانی حل می‌شود.^۴

براین اساس به اعتقاد رهبری:

توحید رکن اصلی بینش و نگاه و تلقی این اسلامی است که ما می‌خواهیم براساس آن این حکومت و این نظام و این حرکت را راه بیندازیم.^۵

۱. جمهوری اسلامی، ۲۷ آذر ۱۳۸۲.

۲. همان، ۱۳ آذر ۱۳۷۹.

۳. همان، ۱۲ مهر ۱۳۷۹.

۴. صحیفه‌ی نور، ج ۴، ص ۱۹۰.

۵. جمهوری اسلامی، ۱۴ آذرماه ۱۳۷۹.

ایمان به خدا و تأثیر آن در مردم سالاری دینی

بر خلاف آنچه که حاکمان قرون وسطی، در پناه کلیسا برای هر نوع پایمال کردن حقوق مردم و ایجاد هر نوع استبدادی، دین را مجوز خود قرار می‌دادند، و خود را از هرگونه جواب‌گویی در برابر مردم آزاد و رها می‌دانستند، و تنها چیزی که برای مردم قائل بودند وظیفه و تکلیف بود و بس، صاحبان این اندیشه با این استدلال که حکمران فقط در برابر خدا مسؤول است و دیگری حق بازخواست از او ندارد، راه را برای هر نوع ترک تازی خود فراهم ساخته بودند، در حالی که چنین برداشتی از دین هرگز با اندیشه‌ی سیاسی و اجتماعی اسلام سازگاری ندارد، لذا به نظر شهید مطهری:

از نظر فلسفه‌ی اجتماعی اسلامی نه تنها نتیجه‌ی اعتقاد به خدا، پذیرش حکومت مطلقه‌ی افراد نیست و حاکم در برابر مردم مسؤولیت دارد، بلکه از نظر این فلسفه، تنها اعتقاد به خداست که حاکم را در مقابل اجتماع مسؤول می‌سازد و افراد را ذی‌حق می‌کند و استیفای حقوق را یک وظیفه‌ی شرعی معرفی می‌کند.^۱

از این رو به تعبیر رهبری:

در نظام اسلامی، کشور متعلق به مردم و اصل، رضایت مردم است و نظام اسلامی، برخلاف نظام‌های دیگر، نظام زورگویی، تحکم و تحمیل اندیشه بر مردم نیست.^۲

زیرا:

در نظام سیاسی اسلام و مردم سالاری دینی، حاکمیت متعلق به خداوند می‌باشد که با عقیده و ایمان و عواطف و آراء مردم پیوند خورده است.^۳

بر این اساس:

مردم سالاری دینی، برخلاف دموکراسی‌های ریاکار و عوام فریب،

۱. علل گرایش به مادی‌گری، انتشارات صدرا، تهران، ص ۱۰۹.

۲. جمهوری اسلامی، اول آذر ۱۳۷۹.

۳. همان، ۲۸ آبان ۱۳۷۹.

نظام خدمت رسانی خالصانه و بی منت است؛ خدمت از سر ادای وظیفه و همراه با پاکدستی و پاکدامنی.^۱

بنابر این :

مردم سالاری دینی در نظام جمهوری اسلامی حرف نو و جدیدی است.^۲

در نظام اسلامی - یعنی مردم سالاری دینی - مردم انتخاب می کنند، تصمیم می گیرند و سرنوشت اداره ی کشور را به وسیله ی منتخبان خودشان در اختیار دارند؛ اما این خواست و انتخاب در سایه ی هدایت الهی، هرگز به بیرون جاده ی صلاح و فلاح راه نمی برد و از صراط مستقیم خارج نمی شود.^۳

از این رو به اعتقاد رهبری:

این مردم سالاری، راقی ترین نوع مردم سالاری ای است که امروز دنیا شاهد آن است؛ زیرا مردم سالاری در چارچوب احکام و هدایت الهی با انتخاب مردم است، اما انتخابی که با قوانین آسمانی و بری از هرگونه نقص و عیب، توانسته است جهت و راه صحیحی را دنبال کند.^۴

لذا به نظر ایشان:

[اگرچه] این [مردم سالاری دینی] تجربه جدید و جوانی است؛ اما تجربه ی قابل تأمل و پیگیری و قابل تقلیدی است برای همه ی کسانی که دلشان برای فضیلت ها و جامعه ی پاک و پاکیزه ی انسانی می تپد و از جرایم و رذایل اخلاقی و رواج زشتی های خلیات بشری رنج می برند.^۵

۱. جمهوری اسلامی، ۱۷ اردیبهشت ۱۳۸۲.

۲. همان، ۲۹ آبان ۱۳۷۹.

۳. همان، ۱۳ مرداد ۱۳۸۰.

۴. همان.

۵. همان.

مسئولیت‌پذیری در راستای خدمت به مردم

در نظام اسلامی خدمت به مردم ریشه در دین و باورهای دینی مردم داشته و دارد، بر پایه‌ی چنین بینشی است که حکمرانی در نظام اسلامی، از پایه و اساس، با آنچه که در دموکراسی غربی جریان دارد فرق می‌کند، در نظام اسلامی حکمرانی چیزی جز مسئولیت‌پذیری در برابر خدا و مردم نیست. با توجه به این امر مهم است که رهبری می‌فرماید:

یکی از وجوه تمایز مسئولان نظام اسلامی از نظام‌های دیگر نحوه‌ی نگرش آنان به مقام و مسئولیت و چگونگی استفاده از این فرصت است.^۱

بنابراین:

منصب حکومتی باید وسیله‌ای نباشد برای راحتی و عیش و کسب دنیا برای خود، این یک کاسبی مثل بقیه کاسبی‌ها نیست، این یک مسئولیت‌پذیری است، اشتغال به این مسئولیت نمی‌تواند برای این باشد که انسان چیزی به دست بیاورد، مالی جمع کند، آینده‌ی خود و فرزندان‌ش را از این راه تأمین کند و یا در دنیا خوش بگذراند. پس هدف از قبول مناصب دولتی در نظام جمهوری اسلامی و نظام اسلامی چه باید باشد؟ هدف اجرای عدالت، تأمین آسایش مردم، فراهم کردن زمینه‌ی جامعه‌ی انسانی برای شکفتن استعدادها، برای تعالی انسان‌ها و برای هدایت و صلاح بنی‌آدم باید باشد.^۲

از این رو به اعتقاد رهبری:

... فلسفه‌ی مسئولیت‌پذیری پیدا کردن مسئولان در کشور این است که برای مردم کار کنند، مسئولان برای مردمنده و خدمتگزار و مدیون و امانتدار آنها هستند. مردم محورند، کسی که در نظام جمهوری اسلامی مسئولیتی به دست می‌آورد و باید همه‌ی هم و غمش برای مردم باشد.

۱. جمهوری اسلامی، ۱۶ خرداد ۱۳۸۰.

۲. همان، ۲۶ آذر ۱۳۷۹.



هم برای دنیای مردم برای مادیت مردم، هم برای معنویت مردم، هم برای ایجاد عدالت در میان مردم، هم برای احیای شأن انسانی مردم، هم برای آزادی مردم، اینها جزو وظایف اصلی حکومت است.^۱

در نگاه رهبری آنچه در نظام اسلامی برای یک حاکم اسلامی، به عنوان اصلی از اصول اولیه، باید مورد توجه و دقت قرار بگیرد، رعایت حدود و حقوق مردم و تلاش برای ایجاد عدالت در جامعه و تأمین نیازهای آنان است. لذا به اعتقاد ایشان:

یک روی مسالهای مردم سالاری این است که مردم مسؤولان را انتخاب می‌کنند، آن سوی دیگر این است که وقتی مسؤولان بر سرکار آمدند، همه‌ی هممتشان رفع نیازهای مردم و کار برای آنهاست.^۲ به نظر ایشان:

نقطه‌ی محوری همین مسؤولیت هم رعایت حدود و حقوق مردم، رعایت عدالت در میان مردم، رعایت انصاف در قضایای مردم و تلاش برای تأمین امور مردم است. برای حاکم اسلامی، حوائج و نیازهای مردم اصل است.^۳ از این رو:

مسؤولان نظام وظیفه دارند از همه‌ی توانشان استفاده کنند، برای این‌که بتوانند یک قدم جلو بروند و کاری انجام بدهند و یکی از مشکلات را حل کنند و گره‌ها را بکشایند، و این با اخلاص، با صفا و همکاری، با حفظ مبانی‌ای که این انقلاب براساس آن به وجود آمده ممکن است.^۴

۱. جمهوری اسلامی، ۱۶ خرداد ۱۳۸۰.

۲. همان، ۲۶ آذر ۱۳۷۹.

۳. همان، ۳۰ خرداد ۱۳۷۹.

۴. همان.

لذا به اعتقاد رهبری:

امروز فراهم آوردن امکان زندگی آسوده برای مردم در سراسر کشور، به ویژه نقاط محروم، و شکوفا کردن استعدادهای فراوان انسانی کشور، دو هدف عمده و مهم نظام جمهوری اسلامی و مسئولان است.^۱ در راستای دست یابی به این دو هدف مهم است که رهبری با هشدار به مسئولان قوه‌ی قضائیه می‌فرماید:

با کسانی که در تلاش اند تا با داشتن پول، با داشتن پشتیبانی قوم و عشیره - چه قوم و عشیره به شکل قدیم آن، چه قوم و عشیره به شکل مدرن و امروزی آن، یعنی حزب بازی و گروه بازی - حقوق عمومی را ندیده بگیرند، حق مردم را تضییع کنند، فرصت‌ها را منحصرأً به اشغال خود دریاورند و جلوی عدالت را بگیرند، قوه‌ی قضائیه مقتدر، با صلابت، ارزشمند و عالم می‌تواند جلوی اینها را بگیرد.^۲

بی‌تردید نفوذ صاحبان قدرت اقتصادی در ارکان حکومت، یکی از آفات بسیار خطرناک برای انحراف حکومت‌ها از مسیر خدمت به مردم است؛ به خصوص حکومت‌هایی که در تلاش‌اند تا به آرمان عدالت خواهی در جامعه، جامه‌ی عمل بپوشانند.

... یکی از خطرات بسیار بزرگ این است که در دنیا ثابت شده است که زور پول از خیلی چیزهای دیگر بیشتر است. الان خیلی از هدف‌های صهیونیستی در دنیا با قدرت پول اعمال می‌شود.^۳ یکی از بزرگ‌ترین

۱. جمهوری اسلامی، ۱۵ اردیبهشت ۱۳۷۹.

۲. همان، ۷ تیر ۱۳۷۹.

۳. شاید کمی اغراق گونه به نظر برسد اگر گفته شود از همان روزهای نخست شکل‌گیری حکومت غاصبان سرزمین فلسطین در کنفرانس «بال سوئیس»، چیزی جز اهرم اقتصادی نقش اساسی و کاربردی را نداشت، اما واقعیت چیزی غیر از این نیست. زیرا خود این کنفرانس با دعوت و حضور بانک داران یهودی شکل گرفت. تئودور هرتزل از کسانی برای شرکت در این مجمع دعوت به عمل آورده بود که بخش عظیمی از قدرت اقتصادی کشورهای قدرتمند را در اختیار داشتند که از آن میان «بارون ادواردو تیلد»، رئیس بانک روتچیلد پاریس و عضو هیئت مدیره‌ی بانک ملی

خطرات حکومت‌هایی که معتقد به مبنایی هستند، این است که صاحبان پول بتوانند در ارکان حکومت اعمال نفوذ کنند، اینها همه چیز را خراب می‌کنند، هر بخشی از نظام، اگر تحت تأثیر زورمندان و ثروتمندان قرار گرفت، ضایع خواهد شد...^۱

بخش دوم

آسیب‌شناسی دموکراسی در نظام لیبرال

الف) در حوزه نظری

انسان محوری

با نگاهی به ریشه‌ها و مبانی دموکراسی لیبرال در می‌یابیم که این نظام تکیه‌گاهی جز اومانیسم، و هدفی جز نزدیکی به دنیا، و راهی جز توسعه لذت و شهوات مادی برای فرد ندارد. و لذا کاملاً طبیعی است که از یک سواصالت فرد به همراه آزادی او که از مبانی و اصول اساسی دموکراسی لیبرال به شمار می‌آید، همه چیز را حول محور فرد و منافع شخصی او قرار دهد، و از سوی دیگر با نبود هیچ‌گونه التزامی به باورهای اخلاقی ثابت و نظام ارزشی متعالی، در نتیجه ارزش‌ها بر پایه‌ی نیل و خواسته‌ی افراد شکل‌گیری شود، و در نهایت با قاضی قرار دادن عقل جزئی که عقل سود محور و لذت‌گراست، همه چیز براساس سود و لذت فردی معنا و مفهوم پیدا کند. نتیجه این

☞

فرانسه، را می‌توان نام برد. حاضرین در این کنفرانس، با توجه به اهمیت و نقش اساسی قدرت اقتصادی در پیشبرد اهدافشان، یادآور می‌شوند که:

- جای بسی خوشحالی است که ما علاوه بر مطبوعات، طلا را نیز در اختیار داریم.
- ما می‌خواهیم ثروت‌های عظیم، منابع و کالاهایی که جوامع غیریهودی در آینده به مقیاس وسیعی به آنها متکی خواهند شد را به انحصار خود درآوریم.
- ما با رایج کردن وام‌های خارجی، ثروت ملل را به سوی صندوق‌های پول خود سرازیر کردیم.
- ما بزرگ‌ترین قدرت عصر، یعنی طلا، را در اختیار داریم.

و جالب اینجاست که در کنفرانس شهر پراگ، در سال ۱۸۹۶، نیز راشون، خاخام یهودی، گفته بود: تسلط بر طلا قدرت اول ما برای سلطه بر جهان می‌باشد. (هفته نامه پگاه حوزه،

شماره ۴۹، ص ۴).

۱. جمهوری اسلامی، ۶ تیر ۱۳۸۱.

سه اصل این شد که :

... غربی‌ها یکسره خود را از میراث اخلاقی قرن‌ها حاکمیت مسیحیت و اندوخته‌های پربار نوع دوستی و از خود گذشتگی رها ساختند. نظام حکومت‌ها روز به روز مادی‌تر شد و غرب سرانجام حقوق بشر را تصویب کرد، آن هم به گونه‌ای مبالغه‌آمیز و به بهای محرومیت از این معرفت که انسان در برابر خداوند و جامعه مسؤول است.^۱

ب) در حوزه عملی حاکمیت سرمایه‌داری

در واقع لیبرالیسم با برداشت نادرست خود از آزادی و تکیه بر اومانیسم باب تسامحی را گشود که زمینه‌ی مناسبی را برای حاکمیت سرمایه‌داری و سرمایه‌داران فراهم ساخت. ژرژ بوردو در این باره می‌نویسد:

... افرادی با توسل به تسامح لیبرالی از آزادی خود بهره‌مند شدند ولی قیدهای اخلاقی توجیه‌کننده‌ی آن را به فراموشی سپردند. بدین سان خودمختاری فردی به خود فرمانی اغنیا تبدیل گردید. از این پس خودمختاری فردی نه بر پایه‌ی نداها و احکام وجدان بلکه برپایه‌ی امکانات موجود فرد برای تحمیل اراده‌ی خویش سنجیده شد و بدین گونه باره‌هایی از ضابطه‌های اخلاقی در خدمت توجیه خدمت پرستی زورمندان و تشویق رذالت تردستان درآمد. سرانجام خودمختاری که لیبرالیسم آموزه‌ی آن را متعلق به همه می‌دانست در عمل به صورت امتیازی برای عده‌ای درآمد.^۲

و بدین گونه در یک فعل و انفعال به ظاهر طبیعی و ارادی دموکراسی به آسانی، سمت و سوی سرمایه سالارانه پیدا نمود و سرانجام :

۱. سولژینتسین، لیبرالیسم و غرب، به نقل از هفته‌نامه‌ی صبح، شماره ۵۴، ص ۱۴.

۲. ژرژ بوردو، لیبرالیسم، ترجمه‌ی عبدالوهاب احمدی، چاپ اول، ص ۵۱.

... سرمایه داری لیبرال به آزادی‌ها رنگی زد که به تضعیف غایت آزادی‌ها انجامید، زیرا آزادی‌ها تنها می‌توانستند با رعایت داده‌های محیطی در قید و بند سرمایه داری به کار بسته شوند.^۱

هارد کونل، درباره‌ی ماهیت حقیقی قوانین اساسی نظام‌های لیبرال و ادعای بی‌پایه و اساس آنها در بی‌طرفی نسبت به جامعه می‌نویسد:

قانون‌های اساسی لیبرال با وجود آنکه ادعا دارند نسبت به جامعه بی‌طرف هستند، اما کاملاً در جهت تفکر بوژوازی شکل گرفتند.^۲

در واقع دموکراسی لیبرال در تمامی دوران حیات خود، غایت و هدف مطلوب خود را در نوعی نظام سرمایه داری آزاد می‌جسته است. در نتیجه در مبانی نظری و نمودهای عملی خود در پیوند تنگاتنگ با سرمایه سالاری و سلطه سرمایه داران قرار داشته است. از این رو به نظر آربلاستر:

[در نظام لیبرالی] دولت و نظام سیاسی، سازمان‌های خودمختار و حاکمی نیستند که اراده‌ی عمومی در صورت تمایل بتواند از طریق آنها سرمایه داری را تغییر دهد یا سرنگون سازد، آنها تابعی از ماهیت و مقاصد اقتصاد سرمایه داری به شمار می‌روند.^۳

به طور خلاصه می‌توان گفت اندیشه اجتماعی لیبرال دموکراسی چیزی جز تحقق شکلی «داروینیسیم اجتماعی» و صورتی از «تنازع بقا» در عرصه‌ی روابط انسانی نبوده و نیست. این مطلب را می‌توان به وضوح در آرا و نظریات برخی از پیش‌گامان و نظریه پردازان عصر روشنگری و مدافعان سرسخت آزادی فردی از جمله ولتر در فرانسه دید که نژاد سفید اروپایی را نژاد برتر می‌دانست و معتقد بود که گروه‌های انسانی، منشأ و خلقت جدا از هم دارند، و مانند گیاهان هر کدام دارای تیره‌ای جداگانه و انواع مختلفی هستند. ولتر می‌نویسد:

به نظر من این اعتقاد پایه و بیان محکمی دارد، چه همان طور که

۱. آنتونی آربلاستر، لیبرالیسم غرب، ظهور و سقوط، ترجمه‌ی عباس مخبر، نشر مرکز، چاپ سوم، ص ۴۰۰.

۲. پهلوان چنگیز، اندیشه‌های سیاسی، گردآوری و ترجمه‌ی الگوی لیبرال سلطه، پاپیروس، ص ۲۰۰.

۳. آنتونی آربلاستر، لیبرالیسم غرب، ص ۱۲۷.

درختانی نظیر درختان گلابی، صنوبر، بلوط و زردآلو از یک درخت پدید نمی‌آیند، نژادهای انسانی مانند سفید پوستان ریشو، یا سیاهان پشم‌آلود، و زردپوستان یالدار و مردان بی‌ریش از یک انسان به وجود نمی‌آیند.^۱

برپایه‌ی همین بیش نژاد پرستانه است که ریچارد نیکسون برداشت خود را از نظرات مردم آمریکا نسبت به مسلمانان این گونه اظهار می‌کند:

بسیاری از امریکائیان همه‌ی مسلمانان را از دم مردمی نامتمدن و دست و رو ناشسته و وحشی و غیرمنطقی می‌دانند، که فقط بدین دلیل شایسته توجهند که بخت با برخی از رهبران ایشان یار بوده و بر سرزمینی حاکم شده‌اند که بیش از دو سوم نفت جهان در آن است.^۲

سلطه بر جهان

امروز سیاست آشکار حاکمان غربی گویای این واقعیت است که برای تحمیل ایده، خواسته‌ها و نظرات خود از انجام هیچ عملی ابا نداشته و برای تسلط بر جهان هیچ حد و مرزی را قائل نیستند.

برپایه‌ی چنین بینشی است که نخست وزیر ایتالیا (سیلویو برلوسکنی)، که ریاست دوره‌ای اتحادیه‌ی اروپا را به عهده دارد، به خود اجازه می‌دهد که اظهار کند ارزش‌های غربی را به هر شکل ممکن باید بر جهان تحمیل نمود. وی بر این اساس می‌گوید:

راه بسیاری وجود دارد که کشورهای غربی از طریق آن می‌توانند و باید ارزش‌های خود را گسترش دهند که اعمال تحریم‌های اقتصادی بر حکومت‌های خودکامه یکی از آنهاست.

به نظر وی:

جوامع دموکراتیک باید آماده‌ی استفاده از زور، در موارد مشخص،

۱. آندره کرسون، فلاسفه‌ی بزرگ، ترجمه‌ی کاظم عمادی، چاپ چهارم، ص ۴۳۶.

۲. ریچارد نیکسون، فرصت را دریابیم، ترجمه‌ی حسین وفسی نژاد، ص ۲۳۸.

نظیر عراق باشند.

نخست وزیر ایتالیا، با تصریح به اینکه غرب تنها قدرت بلامنازع در جهان فعلی است، می‌گوید:

امروز ما می‌خواهیم، که در صورت امکان، به آینده نگاه کنیم و به عنوان صادرکنندگان دموکراسی و آزادی به کل جهان، در این امر مداخله نمائیم.^۱

نگاهی به واقعیت‌ها

امروزه این واقعیت غیرقابل انکار وجود دارد که در رأس بنگاه‌های اقتصادی بزرگ از قبیل شرکت‌ها، تراست‌ها، کارتل‌ها، افرادی وجود دارند، که به تعبیر شوارتس منتل «محفل محرمان» با توجه به مدیریت‌های مهم و کلیدی و دست‌یافتنی به اطلاعات مهم و تصمیمات سرنوشت‌ساز می‌توانند درباره‌ی سرمایه‌گذاری، اشتغال، و به طور کلی نسبت به سیاست‌های اقتصادی و برنامه‌های رفاهی دولت‌ها به شکلی عمل کنند که دولت‌ها را در انجام تصمیماتشان و دست‌یابی به اهداف رفاهی‌شان موفق سازند و یا به عکس، با عدم حمایت از سیاست‌های اقتصادی دولت‌ها، آنها را از دست‌یابی به اهدافشان بازدارند.^۲ و در نتیجه موضع دولت را در بین جوامع خود به ضعف بکشانند. به عنوان مثال، «جرج سوروس»، یکی از سرمایه‌داران امریکایی مجاری تبار، که توانسته بود در سال ۱۹۹۲ با جابجایی سرمایه‌ی خود از کشورهای آسیایی به اروپا عامل ایجاد آشفتنگی در بازارهای پولی در کشورهای آسیایی و سبب پایین آمدن ارزش واحد پولی این کشورها گردد، در گفتگوی با روزنامه «فولیود سائوپائولو»، در رابطه با انتخابات در برزیل می‌گوید:

۱. خراسان، ۱۵ آذر ۱۳۸۲، ص ۳.

۲. ج.ج. شوارتس منتل، ساختارهای قدرت، ص ۴۲.

در واقع این برزلی‌ها نیستند که رأی می‌دهند، بلکه سرمایه داران امریکایی هستند که تصمیم گیرنده هستند که چه کسی انتخاب شود. زیرا به نظر او: امریکا در شرایط کنونی جهان به منزله‌ی روم دنیای قدیم است و در گذشته نیز تنها رومیان حق رأی داشتند.^۱

ریچارد نیکسون، که خود بازیچه و گاهی هم بازیگر این جریان بوده است، در این رابطه می‌گوید:

همیشه در هر جامعه‌ای، افراد، گروه‌ها و جریان‌هایی وجود دارند که از ثروت، قدرت و نفوذ قابل توجهی برخوردارند، و به هر طریق می‌توانند در روند تحولات سیاسی - اجتماعی تأثیرگذار باشند، معمولاً افرادی که در صدد به دست گرفتن قدرت سیاسی در جامعه هستند، سعی می‌کنند آشکار یا پنهان با این افراد، گروه‌ها و جریان‌ها وارد مذاکره شوند و به طور مستقیم یا غیرمستقیم به آنان وعده و وعید و امتیازاتی بدهند تا حمایت آنان جلب شود، و تأثیرگذاری به نفع طالب قدرت جریان یابد.... معمولاً برآوردن خواسته‌های این افراد و گروه‌ها و دادن امتیاز به آنها چندان مورد علاقه و رضایت حاکمان و نظام سیاسی نیست، ولی نخبگان سیاسی مجبورند به خواسته‌های آنان تن دهند و امتیازاتی واگذارند. این امر همیشه از دو راه امکان‌پذیر است: راه اول برآوردن خواسته‌های آنان و دادن امتیاز، با نادیده گرفتن قانون یا حتی زیر پا نهادن قوانین و عرف جامعه صورت می‌گیرد و راه دوم، با فشار و اعمال نفوذ این گروه‌ها برای تصویب قوانین در جهت تأمین منافع آنان صورت می‌پذیرد.^۲

به اعتقاد روسو آنچه جامعه مدنی را از کارآمدی بازمی‌دارد، و زمینه را برای پایمال شدن حقوق افراد در جامعه فراهم می‌سازد، ریشه در تقسیم جامعه به دارا و

۱. روزنامه کیهان، ۲۳ خرداد ۱۳۸۱، ص آخر.

۲. بنگرید به: ریچارد نیکسون، فرصت را دریابیم، ترجمه‌ی حسینی و حسینی نژاد، انتشارات طرح نو،

نادار و در نهایت سلطه‌ی ثروتمندان بر قوانین را دارد، زیرا:
... به دلیل کمیابی منابع، نیازها و خواست تمامی شهروندان را نمی‌توان ارضا کرد. از همین رو داراها مورد حمایت قرار می‌گیرند و نادارها سرکوب می‌شوند... و چون این اقلیت معدود، قوانین را در اختیار و کنترل خویش دارد، اکثریت نادار حتی از حمایت قانونی محرومند، در حالی که بنا به فرض، دلیل پیوستن شان به جامعه‌ی مدنی، استفاده از همین حمایت قانونی بوده است.^۱

پیامدهای اجتماعی لیبرال دموکراسی

افزایش فقر و نابرابری

نگاهی به وضعیت رفاه اجتماعی در امریکا

پروفسور لستر تارو، که به تشریح عملکرد نظام لیبرال دموکراسی و پیامدهای اجتماعی آن در امریکا پرداخته، با اذعان به این مطلب که جامعه‌ی امریکا یک جامعه‌ی کاملاً طبقاتی است و طبقات محروم و پایین در این کشور از هیچ جایگاه اجتماعی برخوردار نیستند در نتیجه اقبال و ادبار آنها هم نسبت به عملکرد سیاست‌مداران این کشور تأثیری در سیاست‌های کلی نظام نخواهد داشت، می‌گوید: آنچه که اهمیت دارد انتظارات طبقه‌ی وسط است. تیر انتظارات طبقه‌ی وسط که به سنگ بخورد انقلاب می‌شود، و این روزها مرتب به طبقه‌ی وسط گفته می‌شود که انتظارات قدیم آنها کهنه شده و نابهنگام است. این طور که پیش می‌رود شمار اندکی از آنها خواهند توانست صاحب خانه‌ی شخصی باشند. آنان به زودی در دنیایی بسیار متفاوت زندگی خواهند کرد که نابرابری افزایش می‌یابد و مزد واقعی بیشتر آنان سقوط می‌کند. دیگر دوران افزایش سالانه‌ی مزدها و حقوق‌ها به سرآمده و آنان نمی‌توانند انتظار داشته باشند که سطح زندگی در طول عمر خودشان یا برای فرزندانشان رو به افزایش بگذارد. طبقه‌ی وسط



۱. لئو استراوس، جوزف کراپسی، نقل نظریه‌ی دولت جدید، ترجمه‌ی احمد تدین، اول، ۱۳۷۳، ص ۶۵.

هراس دارد و باید هم داشته باشد. این طبقه ثروت موروثی ندارد و برای تأمین اقتصادی خود باید به جامعه متکی باشد، اما این تکیه گاه درست همان چیزی است که نخواهد یافت. دولت از موضع تدارک تأمین اقتصادی دارد عقب می‌نشیند و شرکت‌ها مانند «هفت تیرکشان» مزدور با آنان رفتار می‌کنند، و با حذف تدریجی منافع جنبی، امنیت اقتصادی را از آنان می‌گیرند.

ثروتمندان حقوق محافظان شخصی خویش را از درآمدهای کلان خود خواهند پرداخت، در حالی که طبقه‌ی وسط ناچار است که با خیابان‌های ناامن، مدرسه‌های بد، آشغال ولو شده در معابر و امکانات رفت و آمدی، که روز به روز وضع آن بدتر می‌شود، بسازد.^۱ تارو، با استناد به دیدگاه کوین در تأیید نظر خود، می‌نویسد:

کوین فیلیپس، تحلیل‌گر محافظه‌کار و سنت‌گرا چه خوب می‌گوید که: «طبقه‌ی وسط چشم اندازی اجتماعی است تا سطحی معین از رفاه مادی»، اما روز به روز افراد کمتری این چشم انداز اجتماعی را پیش رو خواهند داشت، زیرا در بلند مدت این چشم انداز باید در عالم واقعیت اعتبار بیابد. واقعیت به آهستگی جای خود را باز می‌کند و ادراک و برداشت ما را تغییر می‌دهد. در ۱۹۶۴ فقط ۲۹ درصد مردم می‌گفتند که کشور به کام ثروتمندان می‌گردد، اما در ۱۹۹۲، ۸۰ درصد مردم می‌گفتند که به نظر آنها کشور به کام اغنیا می‌گردد، و به نفع آنها اداره می‌شود. و هنگامی که به نتایج اقتصادی ۲۰ سال گذشته بنگریم و ببینیم که چه کسانی به چه چیزهایی دست یافته‌اند، کسی نیست که بگوید درست نمی‌گویید.^۲

وی در مورد اینکه این وضعیت اختصاص به امریکا نداشته، بلکه دیگر کشورهای بلوک غرب نیز از این امر مستثنی نیستند، می‌نویسد:

۱. تارو لستر، آینده‌ی سرمایه داری، ترجمه‌ی عزیز کیاوند، اول، ۱۳۷۶، ص ۳۱۴.

۲. همان.

آنچه در امریکا آغاز شد اکنون دارد به سراسر جهان اول سرایت می‌کند. در اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ نابرابری فزاینده‌ای، که ده سال پیشتر در امریکا آغاز شده بود، به بریتانیا رسید. در حالی که متوسط درآمدها از ۱۹۷۹ تا ۱۹۹۳ بیش از $\frac{1}{3}$ افزایش یافت. درآمد ۱۰ درصد پایین ۱۷ درصد سقوط کرد، یک دهه بعد همین روندها در قاره‌ی اروپا پیدا شدند. در اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ فاصله‌ی دستمزدها بین ۱۰ درصد پایین و بالای نیروی کار در ۱۲ کشور از ۱۷ کشور سازمان همکاری اروپا، که این نوع آمارها را می‌گیرند، در حال افزایش بود - به طور متوسط از $\frac{7}{5}$ به ۱ در ۱۹۶۹ به ۱۱ در ۱۹۹۲ رسید.^۱

بنابر گزارش روزنامه‌ی گاردین در سال ۲۰۰۲، $\frac{1}{7}$ میلیون امریکایی به زیر خط فقر تنزل یافتند و این براساس تعداد افرادی که در این کشور زیر خط فقر زندگی می‌کنند به $\frac{34}{6}$ میلیون، که یک هشتم جمعیت این کشور را تشکیل می‌دهد، می‌رسد. به نظر این تحلیل‌گر روزنامه:

امریکا در حال حاضر ثروتمندترین و قدرتمندترین کشور جهان است، اما فقر بر خانه‌های امریکاییان سایه افکنده و این کشور با بحران فزاینده‌ی فقر و گرسنگی اتباع خود روبروست.^۲

به نظر نویسنده، آمارها حکایت از آن دارند که ۳۱ میلیون امریکایی اطمینان ندارند آیا وعده‌ی غذای بعدی خود را به دست خواهند آورد یا گرسنه می‌مانند. بنابر همین گزارش، بحران گرسنگی در ایالت «اوهایو» به مشکلی فراگیر تبدیل شده است و از زمان روی کار آمدن جورج بوش ۱۷ درصد کل شاغلان در بخش صنعتی، از کار بیکار شده‌اند.

تضاد طبقاتی

آنتونی گیدنز، جامعه‌شناس معروف، که به تحلیل پیامدهای لیبرال دموکراسی در

۱. تارو لستر، آینده‌ی سرمایه‌داری، ترجمه‌ی عزیز کیاوند، اول، ۱۳۷۶، ص ۳۱۴.

۲. گاردین، نقل از روزنامه قدس، ۱۴ آبان ۱۳۸۲.

جوامع غربی پرداخته، معتقد است در این جوامع نهادها و ارزش‌های پیوند دهنده و تنظیم‌کننده‌ی جدیدی پدیدار گردیده که در نهایت «نهادی شدن تضاد طبقاتی» را به همراه دارد. از این رو به عقیده‌ی این نویسندگان، «پدیده‌ی نهادی شدن تضاد» پدیده‌ای جدید در جوامع پیشرفته است.

براین اساس دیگر آرمان برابری و «محو تمام نابرابری‌ها»، که بعضی از جامعه‌شناسان نظام سرمایه داری غرب مدعی آن بودند، مردود شناخته می‌شود، لذا به تعبیر گیدنز، تصویر برابری در غرب چیزی است که هرگز به واقعیت نخواهد پیوست، و جامعه‌ی غرب بسیار دور از این واقعیت به سر می‌برد. این جامعه‌شناس در رابطه با پیامدهای اختلاف طبقاتی و تأثیر آن بر زندگی اجتماعی می‌نویسد:

تأثیر طبقه ممکن است کمتر از آن باشد که مارکس تصور می‌کرد؛ اما کمتر حوزه‌ای از زندگی اجتماعی است که اختلاف طبقاتی در آن تأثیر نداشته باشد. حتی اختلافات فیزیکی با عضویت طبقاتی همبسته‌اند. افراد طبقه‌ی کارگر در مقایسه با کسانی که در گروه‌های طبقه‌ی بالا قرار دارند، به طور متوسط وزن کمتری در هنگام تولد دارند. میزان مرگ و میر کودکان در میان آنها زیادتر است. در هنگام بلوغ، اندام کوچک‌تری دارند، کمتر از سلامت برخوردارند، و در سنین پایین‌تری می‌میرند. انواع مهم اختلال روانی و بیماری جسمانی، از جمله بیماری قلبی، سرطان، دیابت، ذات‌الریه و برونشیت، همگی در سطوح پایین‌تر ساخت طبقاتی، معمول‌ترند تا در سطوح بالا.^۱

به نظر گیدنز جوامع پیشرفته‌ی سرمایه داری غرب با توجه به معیارهای ذیل «جوامع طبقاتی» به حساب می‌آیند.

۱) تولید برای سود، که مستلزم حاکمیت سرمایه‌ی خصوصی است، انگیزه‌ی اصلی پویایی نظام اقتصادی است؛

۲) مالکیت دارایی شخصی، به ویژه مالکیت سرمایه، بسیار نابرابر است؛

۳) تضاد مالکیت، هم در عرصه‌ی سیاست و هم در میدان اقتصاد همچنان اهمیت

۱. آنتونی گیدنز، جامعه‌شناسی، ص ۲۲۹.

ثمره‌ی فردگرایی در دموکراسی لیبرال

در واقع آنچه که مبنای دموکراسی در نظام غربی را امروز به شدت لرزان کرده، وجود همین تناقض آشکار بین بنا و مبناست، که این خود نیز ریشه در فردگرایی نظام لیبرال دارد و این چیزی است که خود مدافعان سرسخت نظام لیبرال دموکراسی به آن اعتراف دارند، و به شدت از آن در هراس و وحشت‌اند، زیرا این احتمال به طور قوی وجود دارد که این تناقض باعث نابودی نظام لیبرال دموکراسی گردد. از این رو به اعتقاد فرانسیس فوکویاما (که از این تناقض تعبیر به «آشفته‌گی بزرگ»، می‌کند) باید از فردگرایی کاست و بازگشت به مفهوم «سرمایه‌ی اجتماعی» را در پیش گرفت.^۲

اما اینکه چه میزان می‌توان به آنچه که فوکویاما به آن امید بسته است دست یافت، بجاست که پاسخ آن را از مطالب رابرت دال در کتابش «درباره‌ی دموکراسی» بیان کنیم.

اکنون دیگر نابرابری در منابع ناشی از سرمایه‌داری بازار، باعث نابرابری‌های سیاسی جدی در میان شهروندان می‌شود... اینکه چگونه می‌توان وصلت میان دموکراسی فراگیر، و سرمایه‌داری مبتنی بر بازار، را برای استقرار هر چه بهتر دموکراسی فراگیر به کار گرفت، پرسشی بسیار مشکل است که پاسخ‌هایش نه آسان هستند و نه موجز.^۳

از این رو «جان دیوئی»، که از چهره‌های سرشناس لیبرالیسم در امریکای شمالی است، بر این باور است که:

هنگامی که شرکت‌های بزرگ با در اختیار داشتن ابزار تولید، مبادله، تبلیغات، حمل و نقل و ارتباطات بر زندگی کشور حاکم هستند، و با کمک مطبوعات و سایر وسایل تبلیغاتی ترویج آن را تقویت می‌کنند،

۱. آنتونی گیدنز، جامعه‌شناسی، ص ۲۲۹.

۲. رک به: فرانسیس فوکویاما، بهترین دنیاها، ترجمه‌ی فرامرز رستمی، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش ۱۷۶-۱۷۵، ص ۴۱.

۳. رابرت دال، درباره‌ی دموکراسی، حسن فشارکی، ص ۲۲۲.

دموکراسی معنا و مفهومی ندارد.^۱

بخش دوم را نیز با جملاتی از رهبر معظم انقلاب در رابطه با ماهیت واقعی تمدن

غربی و دموکراسی روئیده از آن به پایان می‌بریم.

امروز تمدن غرب براساس اراده‌های مشخص و بر مبنای سرمایه

اداره می‌شود و سرمایه و سرمایه‌دار در غرب حرف اصلی را می‌زند.^۲

از این رو:

آنچه که در دنیا به نام دموکراسی و مردم سالاری شناخته می‌شود، در

همه‌ی آنها چارچوب وجود دارد. در دموکراسی‌های غربی، چارچوب

عبارت است از منافع و خواست صاحبان ثروت و سرمایه داران حاکم

بر سرنوشت جامعه؛ تنها در آن چارچوب است که رأی مردم اعتبار پیدا

می‌کند و نافذ می‌شود.^۳

بر این اساس:

اگر مردم چیزی را که برخلاف منافع سرمایه داران و صاحبان قدرت

مالی و اقتصادی - و بر اثر آن، قدرت سیاسی - است بخواهند، هیچ

تضمینی وجود ندارد که این نظام‌ها و رژیم‌های دمکراتیک، تسلیم

خواست مردم شوند.^۴

حال با توجه به آنچه بیان شد می‌توان گفت که وجود دموکراسی حقیقی در غرب

افسانه‌ای بیش نیست. لذا به اعتقاد رهبری:

مهمترین وظیفه مردم و مسئولان در شرایط کنونی تبلیغ عملی

نظریه سیاسی مردم سالاری دینی با تلاش بی‌وقفه برای آبادانی و

سازندگی همه جانبه کشور در سایه‌ی جمهوری اسلامی است.^۵

۱. نوام چامسکی، *نئولیبرالیسم و نظم جهانی*، ترجمه‌ی حسن مرتضوی، ص ۶۰.

۲. جمهوری اسلامی، ۱۶ آبان ۱۳۸۰.

۳. همان، ۱۳ مرداد ۱۳۸۰.

۴. همان.

۵. همان، ۲۱ آبان ۱۳۸۰.

نتیجه

از مطالب بخش اول و دوم به این نتیجه می‌توان دست یافت که در مقایسه بین مردم سالاری در نظام لیبرال دموکراسی و مردم سالاری در نظام اسلامی، از جهت مبنا و هدف، حداقل دو فرق عمده و اساسی میان آنها وجود دارد.

۱) از جهت مبنا

در نظام لیبرال دموکراسی مبناي مردم سالاری صرفاً خواست مردم است، که براساس «انسان محوری» مشروعیت می‌یابد، اما در نظام مردم سالاری اسلامی خواست و اراده‌ی مردم بر پایه‌ی هدایت الهی و خدامحوری مشروعیت پیدا می‌کند.

۲) از جهت هدف

در نظام لیبرال دموکراسی اگرچه اصول اولیه‌ی آن بر پایه‌ی برابری و مساوات فرض گرفته شده است، اما در مقام تحقق هدف حفظ منافع صاحبان قدرت و ثروت است و رأی مردم در راستای تحقق این هدف اعتبار پیدا می‌کند.

اما در نظام مردم سالاری دینی هدف خدمت به محرومان و در نتیجه تحقق عدالت اجتماعی و تأمین اسباب سعادت دنیا و آخرت انسان‌هاست و لذا به تعبیر مقام معظم رهبری:

این فریب است که کسی ادعا کند برای مردم کار می‌کند، اما، در عمل، کار او برای طبقات مرفه باشد، نه برای طبقات مستضعف و محروم.^۱

نوشتار را با جمله‌ای از کلام رهبری به پایان می‌بریم:

اگر امور کشور و آبادانی براساس اهداف نظام اسلامی اجرا شود، دیگر شاهد پدیده‌هایی مانند اشرافی‌گری و فاصله‌ی طبقاتی نخواهیم بود.^۲

۱. جمهوری اسلامی، ۱۶ خرداد ۱۳۸۰.

۲. همان، ۱۶ آبان ۱۳۸۰.